

www.kandooch.com

زندگانی حضرت

محمد (ص)

www.kandooch.com

www.kandooch.com

بنام خدا

* * *

ازدواج عبدالله با آمنه در چهارده قرن پیش

بیست و چهار سال از سن عبدالله بن عبدالمطلب گذشته بود که با آمنه ازدواج کرد، چند روزی نگذشته بود که از نوعروس زیبا و همسر مهربانش خداحافظی و برای تجارت بشام مسافرت کرد هنگامیکه بمکه برمی گشت در یثرب (مدینه) وفات یافت و خبر اندوهبار مرگ وی زن جوان و باردار و عزیزش را داغدار و غمگین ساخت، ارثیه عبدالله کنیزی بنام برکه (ام ایمن) و پنج شتر و چند تکه اسباب خانه بود.

تولد حضرت محمد (ص)

دوران حمل آمنه با کدورت ورنج بسر آمد و پسری جذاب نیکو روی، مشگین موی. درشت چشم پا بسرای هستی نهاد. جد بزرگوارش عبدالمطلب او را (محمد) یعنی ستوده آری این همان مولود مسعودی بود که خدای بزرگ بر سر او تاج نبوت و لباس خاتمیت بر اندام رسایش زینده ساخت.

تاریخ تولد حضرت محمد (ص)

تولد با سعادتش بروایت عامه بتاریخ ۱۳ فروردینماه شمسی مطابق ۲۰ آوریل سال ۵۶۹ میلادی و ۱۲ ربیع الاول سال عام الفیل و بنظر اکثریت امامیه در روز جمعه هنگام طلوع فجر

۵ اردیبهشت شمشی - ۲۵ آوریل ۵۶۹ میلادی - ۱۷ ربیع الاول در شهر مکه در خانه محمد بن

یوسف و در زمان سلطنت پادشاه ایران یکی از شاهان ساسانی بوده است.

نسبت محمد (ص)

آمنه دختر وهب بن عبد مناف از خاندان زهره و عبدالله بن عبدالمطلب از خاندان هاشم و

هاشمی بود.

مدفن عبدالله

شهر مدینه را آنزمان یثرب می گفتند و عبدالله در آن شهر مدفون شد و محمد (ص) یتیم

بدنیا آمد.

خواب دیدن آمنه

آمنه در دوران حاملگی خوابهای نیکو می دید، شبی در خواب دید که نوری درخشان از

وجودش تابیدن گرفت و تمام کشورهای دور و نزدیک را روشن ساخت.

به دایه سپردن محمد (ص)

ثروتمندان مکه برای اینکه کودکانشان از آب و هوای بهتری استفاده کنند آنها را بخارج از شهر مکه بدایه می سپردند و دایگان بیشتر بیابان نشین و بدوی بودند و در چند فرسخی شهر مکه سکونت داشتند و پس از دوران شیرخواری فرزندان را پیدر و مادرشان باز پس می دادند و پاداشی نیکو می گرفتند و همه عمر در ازای این خدمت از مزایائی برخوردار بودند. آمنه در طلب پرستاری پاک سرشت بود و دایه ای مهربان و دلسوز را جستجو می کرد که محمد (ص) را باو بسپارد و عده ای او را نمی پذیرفتند چون می گفتند او یتیم است و پاداشی که قابل توجه باشد بآنها نمی دهند.

بیخبران غافل بودند که این وجود مقدس مایه مباهات و افتخار جهان و جهانیان خواهد شد. حلیمه او را قبول کرد

حلیمه زنی بی چیز و فقیر بود که کسی کودکش را باو نمی داد برای اینکه نزد دیگران سرافکنده و شرمسار نگردد محمد را قبلو کرد و با خود به بیابان برد.

حلیمه سعديه به او شیر می داد و محمد جز از پستان راستش شیر نمی نوشید و مانند کسی که بداند شیر پستان چپ حق برادر رضاعی اوست از نوشیدن شیر آن پستان خودداری می کرد.

شیمای دختر حلیمه از محمد پرستاری می‌کرد و با او همبازی بود، تا اواخر سن چهار سالگی بخوشی و شادمانی بین طایفه بنی سعد پرورش یافت و از برکت وجود محمد برکت و وسعتی در آن طایفه پدید آمد که مورد توجه همه قرار گرفت.

احترام محمد (ص) در بزرگی نسبت به حلیمه

این طفیل گفت روزی پیغمبر را دیدم که گوشت قربانی بمردم می‌داد، ناگاه زنی وارد شد از جای برخاست و ردای خود را بر زمین انداخت و آن زن را بر رویش نشانده، از حاضرین پرسیدم این زن کیست؟ گفتند حلیمه مادر رضاعی محمد (ص) است.

مرگ مادر

شش سال از سن شریفش نگذشته بود که به همراه مادر برای دیدار بستگان مادری و زیارت قبر پدرش بسمت یثرب (مدینه) حرکت کرد.

هنگام بازگشت بمکه آمنه بیمار شد و با تنی رنجور و چشمی گریان، آن زن داغ دیده و

افسرده در جلو دیدگان نورد دیده اش محمد (ص) چشم از جهان فرو بست و آن طفل در

سن شش سالگی از پدر و مادر یتیم شد، کنیز مادرش برکه (ام ایمن) پرستارش را پذیرفت

و با حالی پریشان ودلی سوزان محمد (ص) را نزد جدش عبدالمطلب آورد.

مرگ عبدالمطلب

هشت ساله بود که عبدالمطلب هم بسرای جاودانی شتافت و سرپرستی او بوصیت جدش بعموی گرامیش ابوطالب محول شد.

محمد (ص) همیشه تفکر بود

آن کودک یتیم روی پدر را ندیده بود مادر مهربان و عزیزش را از دست داده بود مرگ جدش عبدالمطلب بر خاطرات حزن آور زندگی اش افزوده بود، در قبیله فقیری پرورش یافته و دعوای کودکان را برای بچنگ آوردن مثنی خرما تماشا کرده بود، این صحنه ها او را مغموم و متفکر و افسرده می ساخت و اغلب اوقات در تنهایی می نشست و باندیشه فرو می رفت. او از کودکی با کودکان دیگر فرق بسیار داشت و اعمال و رفتارش را همگان می ستودند.

قیافه محمد (ص)

چهره ای صاف و ساده و بی آرایش داشت، آثار شکوه و وقار از سیمایش هویدا بود سرش بزرگ، مویش بلند و زیاد، پیشانی اش پهن، چشمانش سیاه و جذاب، مژه هایش بلند، دندانهایش سفید و قیافه اش دارای جذابیتی خاص بود که هر کس او را می دید فریفته اش می شد، گاهی لبخندی نمکین بر لب داشت و سخنانش شیرین بود، گفتاری ملایم و آرام و حافظه ای قوی داشت، آهنگ صدایش محکم و موزون بود، بیشتر اوقات را به تفکر می گذارند.

حرکت بشام

عمویش ابوطالب باو علاقه شدیدی داشت و در سن دوازده سالگی او را با خود برای تجارت بشام برد، محمد (ص) خواندن و نوشتن را نیاموخت و لیکن « بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد».

پیشگویی راهب نصرانی در سفر شام بین راه راهبی بود مسیحی که نامش بحیرا و از علوم متداوله زمان با اطلاع بود و از اسرار کتب آسمانی آگاهی داشت، محمد (ص) را دید و در قیافه تابناک و ناصیه بلندش دقیق شد، به ابوطالب گفت از این پسر مواظبت کن روزی می آید که برای خدا کارهای بزرگ انجام می دهد، شأن او بزرگ است و پیغمبر این امت است که با شمشیر خروج خواهد کرد. نام بحیرا جرجیس بی ابی ربیعہ بوده است.

چوپانی محمد (ص)

محمد (ص) چون بسن بلوغ رسید برای تأمین معاش به شبانی مشغول شد، روزها و شبها در بیابان وسیع و لم یزرع عربستان. درباره خدا به تفکر می پرداخت و در کمال نجابت و شرافت و امانت بسر می برد، مردم داری و بزرگواری و قدرت روحی و معنوی و وسعت اندیشه داشت و بهمین مناسب (محمد امین) لقب یافت.

تجارت کردن محمد (ص)

به تشویق عمویش ابوطالب شبانی را ترک و نمایندگی بازرگانی خدیجه سیده قریش را پذیرفت و با کاروان تجارتی از مکه بجانب شام رهسپار شد و با سودی کلان بسوی خدیجه برگشت، آنزن بزرگوار از لیاقت و کاردانی و تدبیر و فراست و کیاست محمد در کار تجارت خشنود شد و این دوستی جنبه معنوی بخود گرفت و آن علاقه بحدی رسید که از آن دو وجود مقدس دودمان رسالت و خاندان طهارت و تقوی و معنویت و فضیلت پدید آمد و فروغ ایزدی آنها عالم و عالمیان را روشن ساخت.

خواب دیدن خدیجه

پیش از وصلت محمد (ص) با خدیجه، آن بانوی عالیقدر شبی در خواب دید قرص آفتاب چرخ زنان پایین آمد تا نزدیک زمین رسید و بسوی سرایش فرود آمد و از پرتو تابناکش از خواب بیدار شد.

تعبیر خواب

خدیجه شتابان نزد عمویش ورقه بن نوفل که دانشمندی روشندل بود رفت و خوابش را گفت، ورقه گفت: مردی بزرگ ترا بهمسری بر می گزیند که بر آسمان دین آفتابی تابان باشد.

افکار خدیجه

خدیجه خوابش را فراموش نمی کرد و درباره آن رؤیا و تعبیرش همیشه اندیشناک بود و درباره بزرگان و جوانان قریش و صفات و حالاتشان بررسی و مطالعه می کرد و هر کس که بخواستگاریش می آمد دل روشنش او را نمی پذیرفت.

برگشت محمد (ص) از سفر شام

سفری که محمد (ص) از شام مراجعه نمود وارد خانه خدیجه شد و گزارش مسافرتش را بیان کرد، آفتاب مهر و الفت و محبت وجود محمدی در کانون قلب خدیجه و خلوتخانه ضمیرش تابید و آن شعشعه‌ی سرمدی سراسر وجودش را تسخیر کرد، خدیجه شور و احساس، عشق و محبتش را نسبت به محمد (ص) با نفیسه و رازدارش در میان گذاشت.

نفیسه نزد محمد (ص) آمد

نفیسه نزد محمد (ص) رفت و چنین گفت: چرا آسمان زندگانیت را به ستاره تابناک آرایش نمی دهی؟ من آمده‌ام پرسم اگر زنی فرزانه و از حیث مال و کمال و جمال یگانه باشد و بخواهد با تو وصلت و ازدواج کند می پذیری؟

محمد (ص) پرسید آیا آن زن کیست؟

نفیسه گفت: خدیجه بانوی مهربان.

محمد (ص) با الهام قلبی و توجه باطنی قبول کرد، در این هنگام محمد (ص) ۲۵ سال داشت و خدیجه چهل ساله بود.

جشن ازدواج محمد (ص) با خدیجه

جشنی باشکوه در خانه اشرافی خدیجه برپا شد ابوطالب پیشوای قریش و عموی محمد (ص)

خطبه پیمان زناشوئی آنها را خواند و چنین گفت:

برادرزاده من محمد (ص) اگرچه از هرگونه ثروتی تهی دست است ولیکن مال و ثروت

سایه ایست فانی و پارسائی و اصالت دودمان نوریست باقی که هیچ مال و مکتبی هم تراز آن

نیست. محمد (ص) ۲۵ سال با آرامش خاطر و همکاری و همفکری با خدیجه زندگی کرد.

محمد (ص) بوضع آینده می اندیشد

محمد (ص) از فساد اخلاق جامعه و اختلاف طبقاتی و استغراق مردم در منجلاب پستی و

رذالت و ربا خواری و مادیگری و تعدی بحق دیگران و تجاوز زورمندان به بیچارگان رنج

می کشید و غم می خورد و در فکر علاج و چاره بود.

انزوای محمد (ص)

او همیشه در جائی خلوت و بیشتر در کوه حرا به تفکر و عبادت و ریاضت، زمان را پشت

سر می گذارد و بتفکر و مراقبت ساعاتی را می گذراند.

حالات روحی خاصی برایش پیش می آمد و اتصالش از مبدأ غیب مطلقاً قطع نمی شد و

امواج نیروی غیبی در اندیشه اش رسوخ می کرد و میدانست که هدایت این گمراهان و

نجات این سرگشتگان وادی جهالت باید به دست توانای پر قدرت معنوی او انجام گیرد.

محمد (ص) به نبوت مبعوث شد

نگاه بارقه حقیقت سراسر وجودش را منور کرد و هاتفی در گوش دل و جانش سرود

آسمانی و نغمه غیبی را ساز کرد:

ای محمد (ص) هدایت گمراهان را از خدا بخواه.

رفتار خدیجه نسبت به محمد (ص)

خدیجه پس از ازدواج با محمد (ص) تمام ثروتش را به او بخشید و عنانمال و دارائیش را در

اختیار شوهر بزرگوارش گذاشت.

این مرد آسمانی و ملکوتی غلامان را آزاد کرد و عملاً نشان داد که بدون غلام هم می شود

کار و زندگی کرد آنهم در محیطی که غلامی و بردگی از ضروریات اولیه زندگانشان بود.

بشارت پیامبری محمد (ص)

حالات محمد (ص) پس از رسیدن اولین وحی و الهام و بشارت پیامبری :

در یکی از شبهای ماه رمضان سال چهارم زندگانی پر افتخارش سال ۶۰۹ میلادی در غار حرا

جبرئیل آنسروش غیبی پیام آورد و از آیه ۱ تا ۵ سوره ۹۶ قرآن مجید (اقراء باسم) نازل شد.

از نزول وحی دگرگونی عجیبی در محمد (ص) ظاهر شد گوئی تمام بدنش سرد و سنگین

شده است، رخوتی جسمش را فرا گرفته بود بخانه رفت و تمام جزئیات را برای همسر

مهربانش خدیجه شرح داد، خدیجه که او را بخوی می شناخت او را دلداری داد و گفت

بدون تردید خدا برایت بد نمی خواهد زیرا تو نسبت بخانواده ات مهربان و به بینوایان

مدد کار و نسبت به میهمانان خوش برخورد و بکسانیکه دچار رنج و زحمتند یار و یاورى.
این بود قضاوت خدیجه نسبت بسرور عالم و عالمیان، محمد (ص).

نظریه ورقه بن نوفل

خدیجه نزد عمویش ورقه که مردی کور و بینادل و بصیر و مطلع بود رفت و او را راجه به کتابهای مذهبی عهد عتیق اطلاعاتی عمیق داشت، خدیجه جریان حال شوهرش محمد (ص) را برایش بیان کرد او بمراقبه و حالت خلسه فرو رفت بعد گفت: قسم بکسیه جان ورقه در دست قدرت اوست اگر آنچه را گفتمی راست و درست باشد شوهرت برگزیده خدا شده و ناموس اکبر بر او تجلی کرده است.

ملاقات ورقه از محمد (ص)

چند روز بعد ورقه در کعبه با محمد (ص) ملاقات کرد و از او پرسشهای نمود و گفت نگران مباش خدا بتو وحی فرستاد و تو هم مانند موسی و عیسی برگزیده خدائی و فرق سرمحمد (ص) را بوسید و بسخنانش ادامه داد. بسیار متأسفم که پیر شده ام یکاش زنده می ماندم و روزی که خدا ترا براهنمائی بشر مأمور ساخته می دیدم ولی همین ملت ترا از خانه و زاد گاهت براند برای اینکه هر که از جانب خدا برانگیخته شد و به نبوت رسید ملت او قبولش نکردند و ایمان نیاوردند و بنای بدرفتاری گذاردند.

چند ماه گذشت باز وحی و الهام به پیامبر رسید

پس از چند ماه باز وحی و الهام به محمد (ص) رسید شبی عرق بر گل رخسارش نشست لرزه بدنش را فرا گرفت همان جذبه‌ی ملکوتی و روحانی تار و پود جانش را لرزاند، دانست که باید رفتارش را نسبت به مردم تغییر دهد و آنها را بسوی خدای یگانه و خالق یکتای توانا دعوت کند سه سال در پنهانی به تبلیغ گذشت و بعد مأموریت پیدا کرد رسالت و نبوتش را آشکار کند چون ندایش بلند شد که بگوید « نیست خدائی جز خدای یگانه رستگار شوید، منم فرستاده او» اکثریت بدرفتاری پرداختند و با آزار و اذیت آن منجی عالم بشریت قیام نمودند.

کسانی که دعوت پیغمبر را پذیرفتند

چند نفر پیوسته با محمد (ص) همراه بودند و به او ایمان آوردند و از بذل مال و جان مضایقه نداشتند خدیجه، علی بن ابوطالب پسر عم بزرگوارش، زید که در آغاز امر غلامش بود، جعفر بی ابوطالب، ابوذر غفاری، خالد بن سعید، عمر بن عتبه، ابوبکر، آنها می گفتند غیر ممکن است اگر محمد (ص) پیامبر نبود دروغ بگوید اواز جانب خدا مأمور برای ارشاد خلق است.

چگونه ابوبکر مسلمان شد

روزی ابوبکر در خانه یکی از اشراف و ثروتمندان مکه نشسته بود دختری وارد شد و گفت شنیدم که خدیجه می گوید شوهرم محمد (ص) پیغمبری است مانند موسی (ع) اهل مجلس استهزاء کردند و گفتند شاید خدیجه و محمد (ص) دیوانه شده اند و خندیدند.

ابوبکر برخاست و نزد محمد (ص) رفت و پرسید آیا تو ادعای پیغمبری کرده ای؟

محمد (ص) جواب داد: من را خدا مأمور کرده راهنمای مردم باشم و بآنها تعلیم دهم که بیک خدا ایمان داشته باشند و از بت پرستی دست بردارند. ابوبکر مسلمان شد.

دعوت پیامبر علنی شد

خلق را به اصل دعوت می فرمود.

خدای یگانه را پرستش کنید، پاکیزه باشید به عهد و پیمان وفا کنید.

بدون شک تا نوع بشر این سه اصل را بجان و دل نپذیرد و بکار نبند از آسایش روح و روان

و از پاکیزگی و آرامش دل و جن برخوردار نخواهد شد کم کم عده ای از جوانان در اثر

برخورد با یاران وفادار پیامبر به دین اسلام گرویدند. عثمان، زبیر، عبدالرحمن بن عوف،

سعد، طلحه، اینها در اجتماع آن روز اهل مکه دارای احترام و شهرتی بسزا بودند و سایر

پیروان اولیه عبارت بودند از: بلال و یاسر و همسرش، سمیه، خباب ارقم در سه سال اول

رسالت عده پیروان آن حضرت قلیل بودند و سال چهارم خانه ارقم محل اجتماع آن انجمن

شد.

پذیرفتن حقیقت آسان نیست

پذیرفتن راه و روش حقیقت و قبول کردن سخن حق کار آسانی نیست اهل مکه که مادیگری و بت پرستی و تعصبات خشک و جهالت و تقلید کور کورانه آباء و اجدادی و توحش در خون و روح و جسم و جانسان رسوخ داشت حاضر نبودند اگر بقیمت جانهایشان هم باشد از اعمال و رفتار خود دست بردارند و مسلمان شوند.

رفتار مخالفان نسبت به مسلمانان

عموی عثمان دست و پایش را بریسمان بسته بود و او را در اطاقی زندانی کرده و می گفت تا این کیش جدید را ترک نکنی آزادت نمی کن.

زیر جوان تازه مسلمان را در اطاقی محبوس نمودند. و آن اطاق را پر از دود کردند تا شاید از آئین نو برگردد ولیکن او بر دین پاک اسلام استقامت و پایداری کرد.

مادر جوانی مسلمانی از خوردن غذا اعتصاب کرده بود تا پسرش به دین سابقش برگردد، آن جوان گفت در تمام امور دنیا من مطیع او امر پدر و مادرم هستم ولی وقتی که رفتارشان بر

خلاف اراده خداست مطیع آنها نیستم.

رفتار ابوجهل نسبت به محمد (ص)

روزی محمد (ص) در کعبه مشغول عبادت بود. ابوجهل با عده از اراذل و اوباش وارد مسجدالحرام شدند و شکنجه پراز کثافت و خون بر سر آن حضرت افکندند. و آنقدر آزار و اذیت نمودند که وقتی که او را بخانه بردند قدرت حرکت نداشت.

خاک و خاکستر بر سرش می ریختند و سنگ بجانبش پرتاب می کردند شاعر و مجنون و ساحر و کذابش می نامیدند.

روزی یکی از مخالفین پارچه دامنش را بگردن رسول خدا انداخت و آنقدر کشید که نزدیک بود خفه شود.

محمد (ص) قریش را به دین خدا دعوت کرد.

محمد (ص) از بستگانش دعوت کرد تا بخانه اش آیند، چون گرد هم جمع آمدند پیغمبر پرسید آیا هیچوقت از من دروغی شنیده اید.

همه گفتند یا محمد (ص) راستگوئی و ترا راستگو می شناسیم.

گفت اگر بگویم لشکری انبوه در پشت این کوه پنهان است و می خواهد بسوی شما حمله ور شود باور می کنید با اینکه اطمینان دارید که مکه شهریست مقدس و از حمله مخالفان در امان

گفتند بدرستی گفتارت ایمان داریم.

فرمود شما می گویند که حرف نادرستی نگفته ام و نمی گویم پس حالا خدا مرا مأمور کرده تا پیام او را بشما برسانم و دستورهای او را ابلاغ نمایم و اولین کسی که در این مجلس بمن ایمان آورد خلیفه و جانشین من خواهد شد. علی بن ابی طالب (ع) دست در دست محمد (ص) گذارد باز به وحدانیت پروردگار و نبوت آن نبی اکرم اقرار کرد پیغمبر او را بوسید.

قریش از سخنان محمد (ص) خشمگین شدند و از آنجا بیرون آمده و می گفتند این مرد دیوانه است.

بدرفتاری مردم مکه نسبت به مسلمین زیادتر شد

پس از برگزاری آن مجلس در شهر مکه همه جا مهمانی کردن محمد (ص) از قریش زبانزد خاص و عام و فشار و شکنجه و صدمه نسبت به پیروان پیامبر بیشتر شد.

آنقوم زره آهنی بر بدن غلامان می پوشاندند و آنها را در آفتاب سوزان جزیره العرب می خواباندند و پپای بعضی طناب می بستند و آنها را بر روی ریگهای داغ و سوزان می کشیدند بدن مسلمین را با آهن داغ کرده و می سوزاندند، و در بدنشان سوزنهای گداخته سرخ شده فرو می کردند. بلال آن غلام حبشی را در آفتاب خواباندند و سنگ سنگینی را بر روی سینه اش گذاردند او در زیر شکنجه و آزار می گفت خدایکیست و محمد (ص) فرستاده اوست. چن تن از پیروان محمد (ص) بفجیع وضعی کشته شدند با اینکه مردم مکه از شجاعت و پایداری آنها تعجب می کردند به شقاوت و عداوت و کینه توزیشان می افزودند.

تبلیغ محمد (ص)

پیغمبر بهر جا که اجتماعی می دید بدون ترس و اضطراب از شکنجه و آزار مردم، آنان را بسوی خدا دعوت می کرد و می گفت خدایکی است نه پدر دارد و نه مادر، نه پسر دارد و نه دختر، نه زاد و نه زاده شده ، کسی همتایش نیست بر او توکل کنید و بقدرت و توانائیش اعتماد داشته باشید و فقط او را عبادت نمایید.

باز می فرمود: خدا از هر عیب و نقصی مبرا است و آفریننده جهان و جهانیان است و همه نیروها از خداست.

محمد (ص) با فسار مبارزه کرد

با آنهمه اختلاف سلیقه و عقیده و مرام و مسلک که در بین مردم مکه بود محمد (ص) می کوشید آنها را حزبی واحد گرداند و دلهایشان را متحد و جانهایشان را متفق و پیوند اتحاد را در بین آنان محکم سازد و در این راه از بذل مال و ترک جان خودداری نکرد. با شرابخوری و قماربازی و ریاکاری و رباخواری و خرافات مبارزه کرد و مردم را به دانش آموختن و ادب و تربیت و مساوات و انصاف و عدالت رهبری کرد.

خرافات

در آنزمان مردم بی سواد بودند و فقط چند نفری از دانش بهره ور و در بین آنقوم شهرت داشتند بیشتر امراض را از تأثیر ارواح پلید و غضب رب النوعها می دانستند. برای نجات یافتن از درد و بیماری با ساز و دف و آواز و رقص و پای کوبی از خدایان شفا می طلبیدند.

به کاهن و ساحر و غیبگو و ستاره شنان اعتقادی خاص داشتند.

فال بدزدن در بین آن ملت رواج داشت، محمد (ص) با تمام عقاید خرافی و افکار بی اساس و اوهام مبارزه کرد و جز خدا هدف و مقصدی نداشت.

وضع زنان

زنان در وضعی غیر انسانی و میان قومی وحشی بسر می بردند دختران را زنده بگور می کردند و زن مانند شیئی از اشیاء و لوازم زندگانی بود از ارث محروم و پس از مرگ شوهر جزو ارثیه بود که بستگان شوهر می توانستند او را تصاحب کنند و حق داشتند با او زناشوئی نمایند یا او را بدیگری ببخشند، بعضی از زنان بیشتر از یک شوهر داشتند و با زنان باخواری و خفت رفتار می شد.

محمد (ص) بکلی وضع آنها را دگرگون ساخت و آنها را بجامعه بشری معرفی کرد و فرمود بهترین شما آن مرد است که نسبت به همسرش خوشرفتاری بیشتری بنماید بزنان مسلمان حق داد که از سرمایه خودشان استفاده کنند.

باز فرمود: از دنیا سه چیز را دوست دارم: نماز و زن و عطر.

راجع باحترام نسبت به مادر بی نهایت سفارش کرد تا آنجا که گفت:

بهشت زیر پای مادران است شرط رسیدن به بهشت اطاعت امر مادر است.

مهاجرین به حبشه رفتند.

در سال پنجم از بعثت که محمد (ص) مأمور ابلاغ امر رسالت بود بعد از پیروانش که بیشتر از پنجاه تن بودند دستور داد که بسوی حبشه مهاجرت کنند.

پیغمبر از آزار کشیدن مسلمانان رنج می کشید و حزن و اندوه بر قلب بی آرایش و پاکش مستولی می شد در آنوقت پادشاه حبشه مردی نصرانی بنام (نجاشی) بود آنها را امان داد و کم کم مسلمانهای مکه به آنگروه پیوستند عده ای از مخالفین دنبالشان بحبشه رفتند و از

نجاشی خواستند تا مسلمین را بآنها تحویل دهند. او پادشاهی عادل و نودوست بود

مسلمانان را خواست و گفت علت و سبب مهاجرت شما بحیثه چیست؟

جعفر بن ابوطالب به نمایندگی آن گروه پیاخواست و گفت: ای پادشاه ما مردمی بی دانش

بودیم و از بینش بهره نداشتیم شیوه ما بت پرستی و خوردن گوشت حیوانات مرده بود و کار

و رفتار ما زشت و ناپسند.

نسبت به اقوام و خویشان خوش رفتاری نمی کردیم و به همسایگان صدمه و آزار می رساندیم

از نیروی خود استفاده می کردیم و بزرو مال اشخاص ناتوان را می گرفتیم و به دولت و

ثروت خود می افزودیم بالاخره خدای توانا پیغمبری را نزد ما فرستاد و ما را از اعمال زشت

بازداشت و روش زندگانی نیکو را بما آموخت.

او ما را به پرستش خدای یکتا دعوت کرد و از پرستیدن بت ها و رب النوعها منع نمود. او

امر کرد که راستگو باشیم و نسبت به بستگان و خویشاوندان احترام بگذاریم و نسبت به همه

نیکو کار و مهربان باشیم لکه ناپاکی و آدمکشی و تزویر و تقلب را از دامن ما پاک کرد.

او ما را از خوردن مال یتیم و از مداخله در اموری که برخلاف قانون بود برحذر داشت، از

بی ادبی و اهانت نسبت به زنان ما را منع کرد به او ایمان آوردیم و از احکام الهی پیروی

کردیم و مطابق تعلیمات قرآن عمل نمودیم.

بت پرستان و سودجویان و منکران و مخالفان با ما بد رفتاری کردند چون دیگر تاب و تحمل

نداشتیم در جستجوی مکانی امن و گوشه آرام برآمدیم و به مملکت شما رو نمودیم تا اینجا

کسی بما آزار نرساند، پادشاه حبشه سخانش را پسندید و گفت: در امانید مخالفان باز سعایت کردند و بدرباریان گفتند که آنها از مسیح بدگوئی می کنند.

باز نجاشی آنها را احضار کرد و پرسید که اعتقاد شما درباره مسیح چیست؟

مسلمانان همان مطالبی را بر زبان آوردند که در مکتب اسلام و دانشگاه قرآن آموخته بودند گفتند:

مسیح بنده محبوب و پیامبر خداست ولی مسلمانان او را پسر خدا نمی دانند.

درباریان، نجاشی را تحریک کردند که مسلمین را تنبیه کند قبول نمود و گفت:

من از ناراحتی و خشم شما باکی ندارم و بیشتر از آنکه فرمانروای کشور حبشه باشم خرسندی خدا را خواستارم.

مردم مکه پیغمبر و یارانش را تحت فشار سختتری قرار دادند

روزی اهل مکه نزد ابوطالب که عموی پیغمبر و بزرگ قریش بود رفتند و از او خواستند تا

به محمد (ص) بگویند از نشر تعالیم خودداری کند و پیشنهاد مهمی باو شد که ابوطالب پسر

یکی از بزرگان و روسای شهر مکه را بعنوان فرزندی بخانه خود ببرد و آنچه می خواهد در

اختیار این پسر بگذارد و در عوض محمد (ص) را تسلیم مکیها کند تا آنچه خواستند نسبت

به محمد (ص) انجام دهند.

ابوطالب گفت: براستی این خواهش عجیب و غریبی است! آرزوی شما این است که من دارایی خود را یکی از فرزندان شما بیخشم و آنگاه برادرزاده ام را بشما تسلیم کنم تا آنچه می خواهید با او بکنید! شاید شما او را بکشید؟

آیا هیچ حیوانی حاضر است که بچه خودش را بکشد و بچه حیوان دیگری را دوست بدارد. همینکه این قوم از این پیشنهاد مأیوس شدند، از ابوطالب خواهش کردند که جلوی دعوت برادرزاده اش را راجع به پرستش خدای یگانه بگیرد و از او بخواهد که از بت پرستی بد گوئی نکند.

ابوطالب عقب محمد (ص) فرستاد و از او پرسید که آیا ممکن است عملی انجام دهد که بزرگان مکه را شادمان کند؟

محمد (ص) گفت: عمو سپاس گذارم خدای را و میل دارم خرسندی شما را فراهم سازم و لیکن هدف و مقصود من رضایت خداست و خوشنودی او، برای خرسندی شما نمی توانم چنین کاری را بکنم و افزود اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار دهند از این امر الهی دست بردار نیستم. عمو اگر شما از خشم مردم بیمناک هستید مرا بحال خودم واگذارید خدا مرا کفایت می کند.

من مأمورم حقیقتی را که بمن الهام شده برای نجات این قوم و ملت تبلیغ کنم. اهل مکه حاضر شدند محمد (ص) را به پادشاهی انتخاب کنند.

بار دیگر اهل مکه یکی از بزرگان را نزد محمد (ص) فرستادند و از او خواستند تا آرامش شهر را بهم نزند و اگر مقصودش افتخار و ثروت است حاضرند مطابق خواسته و میلش رفتار کنند و اگر هوای سروری و پادشاهی در سر و شوق کشور داری در دل دارد او را پادشاهی انتخاب کنند و اگر زنی هم می خواهد از بین زنان مکه و زیبارویان هر کسی را به پسندد با او ازدواج کند ولیکن از تبلیغ و امر رسالت صرف نظر کند.

باز پیغمبر فرمود: اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهند از تبلیغ خدای یگانه و ریشه کن کردن فساد و تباهی و بت پرستی و عقاید خرافی و نفاق دست بردار نیستم و آنقدر می کوشم یا کامیاب شوم و یا بمیرم.

شهرت محمد (ص) به اطراف رسیده بود

مردم اطراف مکه شهرت محمد (ص) را شنیده بودند و برای دیدن پیغمبر جدید بشهر مکه روی آوردند و مخالفان جلوی مردم را گرفتند تا با محمد (ص) تماس پیدا نمایند.

عمومی پیغمبر و سایر بستگان موافقش چون این خبر را شنیدند او را به دره نزدیک شهر که

آنجا را (شعب ابوطالب) می نامیدند بردند تا بتوانند از محمد (ص) و یارانش بهتر حمایت و نگهداری کنند.

نقشه تازه اهل مکه

باز اهل مکه نقشه تازه کشیدند و بمکر و خدعه و نیرنگی نو متوسل شدند و دستور دادند که هیچکس پارچه و خوراک به محمد (ص) و مسلمانان نفروشند و هیچگونه معامله با آنها انجام ندهند از دواج با آنها ممنوع شد و رفت و آمد موقوف گردید:

برادر زاده خدیجه و ابوالعاص بن ربیع که قبل از بعثت داماد محمد (ص) بود شتران را گندم و خرما بار می کردند و به جانب شعب ابوطالب رها می نمودند و هنگام حج که مقاتله حرام بود مسلمانان از شعب خارج می شدند و آذوقه و پوشاکی تهیه می کردند.

مقصود اهل مکه این بود که در اثر فشار بمسلمانان محمد (ص) را به آنان تسلیم کنند.

سه سال محمد (ص) و مسلمانان در منتهای سختی و فشار و ناراحتی و رنج و صدمه و آزار بسر بردند ولیکن تزلزلی در هدف عالی و مقصد شریفشان پیش نیامد و پس از سه سال اجازه دادند که از شعب ابوطالب بیرون آیند.

وفات ابوطالب و خدیجه

سال دهم از بعثت پیامبر بود که عموی عالیقدر و حامی وفادارش از دنیا رفت چند روز نگذشته بود که همسر مهربان و با ایمانش خدیجه در سن شصت و پنجسالگی بسرای جاودانی شتافت و انسان را عالم الحزن نام نهادند پس از وفات ابوطالب و خدیجه مردم بیشتر بمخالفت و عناد و کینه توزی پرداختند و به محمد (ص) و مسلمانان ستمها و ظلمها کردند.

سفر طائف

محمد (ص) چون دید اهل مکه از مخاصمه دست بردار نیستند و روز بروز به کینه آنها افزوده می شود برای تبلیغ دین خدا بجانب طائف سفر کرد چون به آن شهر رسید دید که مردم آن مرز و بوم از اهل مکه بی شرمتر و سرسختتر و گمراهترند با سه تن از رؤسای آن شهر ملاقات نمود که سه برادر بودند و بآنها گفت اسلام بیاورند.

یکی از ایشان گفت من جامه های کعبه را دزدیده باشم اگر خدا ترا فرستاده باشد. دیگری گفت خدا بهتر از تو کسی را نمی توانست برای پیغمبری بفرستد.

سومی گفت با تو سخن نمی گویم، اگر پیغمبر خدایی شأن تو عظیمتر از آنست که با تو سخن توان گفت و اگر دروغگوئی و دعوی پیامبری به کذب داری آنهم سزاوار نیست که با تو گفتگو کنم. آن نبی بزرگ را مسخره کردند و اهل طائف در دو طرف صف کشیدند و سنگ به بدنش می زدند و او را بنامهای زشت خطاب می کردند.

پایهای آنحضرت مجروح شده بود و خون می ریخت به جانب باغی آمد.

غلامی نصرانی از حضرتش پذیرائی کرد و نسبت به او ادب بجادی آورد.

چون از شهر طائف بیرونش کردن با تنی خسته و مجروح و بدنی خون آلود شب تنها در

نخلستانها با خدا راز و نیاز می کرد و می گفت:

خدایا این مردم نمی دانند که آنچه را بآنها می گویم راست است و مایه نجات و سعادتشان

خواهد بود.

خدایا بر آنها خشم مگیر و آنها را مجازات مکن و چشمشان را برای دیدن نور حقیقت باز کن و بآنها یاری کن تا این تعالیم مقدس را بپذیرند.

سراپای وجود محمد (ص) عشق و محبت و نوعدوستی بود او بزرگترین مربی اخلاق و انسانیت و کمال و معنویت بود در ازای صدمه و آزار دعا می کرد و سعادت و نجات دشمنانش را خواستار بود.

اسلام در مدینه نشر یافت

عده ای از اهل مدینه در موقع حج محمد (ص) را ملاقات کرده بودند و به تعلیمات الهی آشنائی پیدا نموده علاقه و دلبستگی نشان داده و اسلام آورده بودند و پس از مراجعت بمدینه مردم آن سامان را به ظهور پیغمبر جدید محمد (ص) و آئین تازه او آگاه کردن و از محمد (ص) خواستند تا به یثرب مهاجرت فرماید و آن شهر را مسکن و مأوای خویش قرار دهد.

علی (ع) در رختخواب محمد (ص) خوابید

بزرگان مکه جمع شدند و با هم قرار گذاشتند چهل نفر از طوایف مختلف با شمشیرهای برنده بسوی محمد (ص) حمله کنند و هر یک ضربتی به پیکرش بزنند تا خونش پایمال گردد.

شب اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم از بعثت که ۵۲ سال از سن محمد (ص) گذشته بود در اطراف خانه اش کمین کردند و آنحضرت علی (ع) را بجای خویش در رختخوابش خواباند

و خود بخانه ام هانی رفت و نزدیک صبح بطرف غار شور حرکت کرد. ابوبکر با محمد (ص) همراه شد صبح که مخالفین بخانه هجوم کردند اثری از محمد (ص) ندیدند و علی (ع) را بجای او یافتند.

محمد (ص) در غار رفت با اینکه ردپای او را مخالفین تا در غار دیدند ولیکن آن وجود مقدس در پناه قدرت الهی از شر اشرار مصون و محفوظ ماند و پس از سه روز بسوی مدینه حرکت کرد و در روز دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳ بعثت وارد مدینه شد و این سال را مبدأ تاریخ هجری گویند که مطابق ۶۲۲ میلادی است.

روش و اخلاق و خصوصیات محمد (ص)

باتأنی و وقار راه می رفت ولیکن قدمها را بروش متکبران بر نمی داشت.

چشمان حقیقت بین او همیشه بزیر بود و نظرش بسوی زمین.

هر که را می دید در سلام کردن پیشی می گرفت، حزن و اندوهی عمیق از قیافه اش ظاهر و همیشه متفکر بود و اندیشه میکرد. کمتر سخن می گفت، گفتارش با لفظ اندک و معنی

بسیار بود.

خوش خوی و کریم النفس بود و چنانکه قرآن درباره اش می گوید: بدرستیکه تو دارای خلقی بزرگ هستی.

کسی را حقیر و کوچک نمی شمرد و اندک نعمت را بزرگ و گرامی می داشت.

از خوردنی و آشامیدنی تعریف نمی کرد و از برای امور دنیوی خشم نمی گرفت جز در کار حق. و هرگاه خلافتی راجع به احکام خدا می دید بی نهایت خشمگین می شد.

اشارتاش با دست بود نه به ایما و چشم و ابرو.

هنگام شادمانی دیدگانش را بر هم می گذاشت و شادی و سرورش زیاد نبود.

خندیدنش تبسم بود و صدایش را به قهقهه بلند نمی کرد. با هر کس باندازه درک و فهم و عقلش سخن می گفت.

مکرر می فرمود که گفتارم را شنودگان و حاضران بغایبان برسانند.

به اهل فضیلت و دین و تقوی احترام می گذاشت.

در مجلس جای مخصوصی نمی نشست و چون وارد جمعیتی می شد هر جا که خالی بود جلوس می کرد با هر کس که می نشست تا او اراده برخواستن نمی کرد بر نمی خاست.

حاجت هر کسی را بقدری که مقدورش بود روا می کرد.

پیوسته گشاده روی و نرم خوی - بود غریبان را رعایت می کرد عیوب و نقصهای مردم را تجسس نمی کرد بزرگترین جهاد را جهاد با نفس می دانست.

بر روی زمین می نشست و طعام می خورد بر زمین می خوابید نعلین و جامعه اش را پینه و وصله می کرد.

در خانه را بروی وارد دین می گشود و گوسفندان را می دوشید چون خادم خانه از گردانیدن آسیا خسته می شد به او کمک می کرد. به جایی تکیه نمی کرد هر کس خواه آزاد یا بنده او را دعوت می کرد اجابت می فرمود.

هدیه را قبول می کرد اگر یک جرعه شیر بود و دیگران را بهدیه دادن ترغیب می کرد.

تصدق نمی خورد بر روی مردم خیره نگاه نمی کرد.

هر چه بر سفره حاضر بود تناول می کرد با یاران مصافحه می کرد و دلجوئی می نمود.

لباس محمد (ص)

گاهی جبه پشمی و برد یمنی می پوشید جامه هایش از پنبه و کتان بود و رنگ سفید را دوست می داشت جامه نو که می پوشید کهنه را به فقیر می بخشید.

هر جا که نزول می کرد عبایش را در زیرش می افکند از تجمل و زینت آلات روی گردان بود.

خوراک محمد (ص)

شیر و عسل و خیار و رطب میل می کرد، خربزه و انگور را دوست می داشت:

بیشتر اوقات خود را کش شیر و خرما یا آب و خرما بود.

گوشت کتف و دست گوسفند میل می کرد.

شور بای کدو و سرکه میل می نمود.

از سبزیها کاسنی و ریحان کوهی مصرف می کرد.

از خوردن چیزهای بد بو و تند و تیز دوری می فرمود.
با سدرسر و روی را می شست و عطر زیاد مصرف می کرد و همیشه همه را با نظافت و پاکی سفارش می فرمود.

جدیت و رفتار و حرکات محمد (ص)

محمد (ص) از همان دوران کودکی حرکاتش کودکانه و رفتارش بچه گانه نبود.

در هر کاری جدی بود و هیچوقت دروغ نمی گفت و با دیگر بچه ها بازیهای ابلهانه نمیکرد از جنگ و جدال و کارهای مسخره آمیز دوری می نمود. همیشه از بت پرستی روی گردان بود و از خوردن غذاهائی که مردم برای نذر بتان بر سر آنها می گذاردند خودداری می نمود هر جا برکه آبی می دید بشنا می پرداخت، دوران جوانیش بپاکدامنی و عفت ذاتی گذشت و کسی بر او خرده نگرفت جوانان هم سن و سالش به مستی و عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی روزگار را می گذارند.

محمد (ص) به عبادت و ریاضت و صداقت و امانت و درستی و راستی عمر را سپری می کرد و در آن محیط فساد و تباهی، رفتار و حرکات او از شگفتیهای جهان بود دشمنانش هیچوقت نتوانستند بر دوران گذشته زندگیش خرده بگیرند و عیبجویی کنند.

او نسبت به فقرا و بینوایان و یتیمان و بیوه زنان بیحد مهربان بود تا می توانست بآنها کمک می کرد، در سن ۲۰ سالگی به انجمنی بنام (راد مردان) پیوست که آنها برای دفع تعدی و

ستم و ظلم اتحادیه تشکیل داده بودند او از همان سالهای اولیه زندگی ب فکر زیردستان و مظلومان و ناتوانان بود.

معاشران او همیشه به نیکی و بزرگواری یادش می کردند.

اتفاقات بعد از هجرت

سال اول هجری پس از چند ماه محمد (ص) بین مهاجر و انصار عقد برادری بست و علی بن ابوطالب را برادر ایمانی و روحانی خود خواند.

سال دوم هجری دخترش فاطمه را به عقد و ازدواج علی (ع) آورد، چند غزوه در این سال اتفاق افتاد مهمترین آنها (بدر) بود. محمد (ص) با سیصد و سیزده تن کفار را شکست داد و

چند تن از سران و پهلوانان عرب بقتل رسیدند.

سال سو هجری، مهمترین غزوه در این سال عزوه احد بود، محمد (ص) مجروح شده و چند

تن از یاران وفادارش شهید شدند و حمزه عموی گرامیش کشته شد مخالفان بدروغ خبر قبل

محمد (ص) را انتشار دادند، علی (ع) در این جنگ دهها جراحت برداشت و مسلمین

شکست خوردند.

سال چهارم غزوه بنی النضیر، این جنگ با یهودیان بود و فتح و ظفر نصیب مسلمین گشت.

سال پنجم هجری، غزوه خندق اتفاق افتاد، بدستور سلمان فارسی بر گرد مدینه خندقی

کنندند و از ورود و هجوم مخالفین جلوگیری شد عمرو بن عبدود که یکی از شجاعان و

دلیران عرب بود بدست علی بن ابیطالب بقتل رسید و غزواتی هم در این سال واقع شد.

سال ششم هجری ، محمد (ص) پس از چند غزوه بسوی مکه شتافت ولی مخالفان از زیارت کردن محمد (ص) جلوگیری کردند.

سال هفتم پیامبر قلاع خیبر را فتح کرد و غنائم بسیار نصیب مسلمانان شد.

سال هشتم هجری، جنگ مؤته واقع شد و در اراضی شام زد و خوردی بین مسلمانان و دشمنان رخ داد و در همین سال مکه را فتح کردند و پرچم انا فتحنا را برفراز خانه خدا باهتر از در آوردند و چند غزوه دیگر بوقوع پیوست.

سال نهم هجری غزوه تبوک اتفاق افتاد و در این سال نجاشی پادشاه حبشه از دنیا رفت، حضرت فرمود امروز مردی صالح از جهان رفت برخیزید تا بروی نماز بگذاریم، گویند جنازه نجاشی بر پیامبر ظاهر شد پس با اصحاب بر او نماز گذاشتند.

سال دهم ، حجه الوداع بود روز هیجدهم ذیحجه هنگام برگشتن از مکه معظمه در مکانی موسوم به غدیر خم برادر ایمانی و پسر عمش علی بن ابیطالب را بجانشینی خود منصوب فرمود و خطبه قرائت کرد که حقانیت و بزرگواری و مقام علی (ع) را برای همه ثابت نمود.

مرگ محمد (ص)

محمد (ص) از لحاظ بنیه و قوای جسمانی قوی بود و در سن پنجاه نه سالگی به ضعف و بیماری کم اشتھائی دچار شد و بهبودی یافت و دومین بار پس از حجه الوداع تبی شدید بوجود مبارکش مستولی گشت و چون مرگ خود را نزدیک دید از مال جهان هفت دینار داشت فرمود آنها را در راه خدا انفاق کنند.

یک روز پیش از رحلتش فرمود هفت دینار چه شد جواب دادند حاضر است.

آنها را در دست گرفت و گفت: محمد جواب پروردگار خود را چگونه بدهد که از دنیا

برود و این چند دینار از او بجای ماند سپس بمستمندان بخشش کرد و در ۲۸ صفر سال ۱۱

هجری مطابق ۶۳۲ میلادی بسرای ابدی شتافت عمر شریف آنحضرت ۶۳ سال بود قبرش در

مدینه زیارتگاه مسلمانان جهان است.

در اثبات نبوت محمد (ص)

در اثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) کتبها نوشته اند و دلایل زیادی آورده اند

ولیکن بدون تردید بین نبی و نابغه تفاوتی است محسوس و آشکار، رجال علم و ادب و

سیاست و هنر و پیشوایان بزرگ عالم بر حسب استعداد و لیاقت و پرورش و پشتکار و محیط

و اقتضای زمان به شهرت و مقام و کمال نسبی خود رسیدند.

اگر اوضاع جغرافیائی و اجتماعی مردم جزیره العرب را در هزار و چهار صد سال پیش در

نظر بگیریم می بینیم محمدی که یتیم بدنيا آمد و با آنهمه سختیها و مصائب مواجه شد از

مکتب و مدرسه و تمدن در آن سرزمین اثری نبود هر قبیله و قوم و دسته و جمعیت دارای

عقائدی خاص و با رفتاری غیر انسانی بزندگی ادامه می دادند، در چنین وحشت سرا و

ظلمتکده که قابلیت هیچگونه پرورش برای شخصیتهای متوسط و عادی هم نبود فردی

ظهور کند که با آوردن شریعتی خاص و احکامی جامع و دستورهائی مفید و گفتاری

آسمانی و سخنانی حکیمانه و کلماتی شیوا و استوار و عقول دانشمندان و خردمندان جهان را
دچار حیرت سازد.

و هر قدر بشریت بسوی کمال و ترقی جلو برود آثار قدرت روحی و معنوی و فکری آن
پیامبر بزرگ را بیشتر می فهمد لی او فرستاده خدا بوده نه نابغه.

نظریه دانشمندان و فلاسفه غرب راجع به محمد (ص)

دین و آئین محمد (ص) هیچگونه ابهام و اشکال و پیچیدگی ندارد دینی است صاف و
هموار و بی آرایش

(جیبون انگلیسی)

اگر تعالیم و حقایق اسلام قوانین و دستورهای است که در قرآن محمد (ص) مسطور است
پس ما همه مسلمانیم.

(گوته آلمانی)

محمد (ص) شخصی است مافوق بشر و مادون خدا، پس بدون شک باید گفت او فرستاده
الهی است.

(لامارتین فرانسوی)

عقل محمد (ص) از بزرگترین عقول بشری و آراء او از محکمترین آراء بوده محمد (ص)
دلی مملو از مهر و محبت و صفا داشت.

(دکتر گوستاولوین فرانسوی)

بزرگترین قانون اصلاح و دستور تعلیم و تربیت همان حقایقی است که بنام وحی، قسمت
بقسمت برای محمد (ص) نازل شده و امروز بنام قرآن در بین بشر است.

(در منگهم فرانسوی)

محمد (ص) بروشنائی گفتار و آسانی آئین امتیاز دارد. روزگار چنین مصلحی که بیدار
کننده نفوس و زنده کننده اخلاق نیکو و بلند کننده مقام فضل و دانش باشد نشان نداده.

(ویلیام مونیر انگلیسی)

محمد (ص) بهیچوجه طالب دنیا نبود و بحدی از قوم استهزاء و اهانت دید که گاهی مجبور
می شد فرار نماید او دارای آرائی بسیار عالی و اعتقادی نیکو بود.

(واشنگتن ابروینک آمریکایی)

بشر احتیاج بیک قائد بزرگ و راهنمای دانا دارد تا او را بجاده حق و حقیقت و شاهراء
سعادت سوق دهد قرآن محمد (ص) این احتیاج را تأمین کرده است.

(لرد هیدلی انگلیسی)

برای یک نفر محقق اروپائی محال است که براسی گفتار و پاکی محمد (ص) ایمان نیابد و
اعتراف ننماید که این مرد از روی کمال صدق و عقیده پاک عمر خود را در نشر تعالیم
خداوندی که مأمور ابلاغ آنها بوده صرف نموده است.

(دوزی، خاورشناس هلندی)

ای محمد (ص) ای آورنده قرآن کجائی بیا و دست مرا بگیر و باغ و صحرا و چمن بهر
جائی که می خواهی ببر تو اگر ما را میان دریای بلا ببری خواهیم رفت زیرا تو عالم بحیات
و زندگی ما هستی.

(ژان ژاک روسو)

من معتقد هستم که فلسفه عمومی جهان و عیسویت حقیقی بالاخره روزی بصدق دعوت این
شخصیت اعتراف خواهد بود.

(بوسوهرت اسمیت انگلیسی)

من به محمد (ص) ایمان دارم و در مقابلش خاکسارم آه که او چقدر قداکاری در راه
حقیقت نموده.

(کوبولد اینفلین)

حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام اخلاقی نیکو و حکمتی بی مانند داشت.

(دکتر گوستاولوین فرانسوی)

نظریه دانشمندان غرب درباره محمد (ص) و اسلام

اسلام قسمت پهناور کره را بواسطه تعلیمات ساده و عالیه خود اشغال کرده همان قوانین متین

و استوار بود که وحشیان و سیاه پوستان بت پرست متعصب را وادار کرد که باحکام آن

ایمان آوردند و پرچم اسلام را بر فراز خانه خود و کشورهای مهم جهان نصب نماید.

(کنت هنری دو کاستری فرانسوی)

برای عظمت اسلام همین بس که با اینهمه موانع باز هم حقایق و فضیلت خود را در جهان آشنا ساخته و می سازد زیرا اسلام یک آئین ساده و خردمندانه است.

(لوترن استوارد مورخ و دانشمند امریکائی)

اسلام یک نظام اجتماعی و قانون مدنی از برای بشر بود که در روزگار تیره و تاریک دنیا نمایان شد و با احکام مقدسش با هر نوع ستمگری و خیانت و جنایت و بیدادگری مبارزه نمود.

(ولز مورخ انگلیسی)

بساطت و سادگی و آشکارا بودن اصول عقاید اسلامی، بعلاوه رفتار با مردم از روی عدل و احسان که سکه روشنش بر روی دین و مذهب اسلام خورده است سبب شد که تمام روی زمین را تسخیر کند.

(دکتر گوستاولوین)

اسلام چون مرکب تند روی که گامهای بلندی در راه ترقی و تمدن بشر برداشته باشد راههای ناهموار را بسرعت عجیبی پیموده وارد وادی حقیقت شده تعلیمات عالیّه آن بیشتر درس معنویت و معاشرت و سلوک را بخوبی می آموزد.

(سو کو بلیام انگلیسی)

عظمت اسلام از همین جا پیدا است که آغاز تمدن اسلام از بدو پیدایش دین اسلام و رسالت محمد (ص) شروع شده در صورتیکه تمدن اروپائی ششصد سال پس از مسیح و مسیحیت خود نمائی کرده است.

(پرنس بورگیز)

اسلام بتمام معنی قانونی بزرگ و بی نقص و اجتماعی است که هرگز از بین رفتنی نیست زیرا اصول آن با مبادی تمدن و ترقی قانون فکر و عقل موافق می باشد.

(بانو کوبوله انگلیسی)

پیامبر اسلام دینی پاک و بی آلایش و منزله از هر عیب و نقص برای بشر آورده است.

(کشت دو گومینو)

اسلام مانند ندائی رسا که دلها را تکان دهد باختر و خاور را از بیدینی و غفلت بیدار کرد و چنان تأثیری در دلها گذاشت که تاریخ و دنیای انسانیت چنین انقلاب روحی و نهضت اجتماعی را در هیچ عصر و زمانی بیاد ندارد.

(امیل درمنگهم)

من برای همیشه دین محمد (ص) را با احترام بسیار نگریسته ام چرا که فعالیت و شادابی شگفت انگیز در آن وجود دارد. بنظر من تنها دینی است که دارای خاصیت تطبیق با ادوار مختلف زندگی آزاد را داشته و احکام آن با هر دوره و زمان سازگار است.

(برناردشا و نویسنده انگلیسی)

فرزندان محمد (ص)

طاهر و قاسم و فاطمه و ام کلثوم و رقیه و زینب، این شش فرزند از خدیجه بدینا آمدند،

زینب زن ابی العاص شد پیش از آنکه محمد (ص) به پیغمبری مبعوث گردد.

ام کلثوم زن عثمان بن عفان شد پیش از ورود بخانه شوهر وفات کرد.

رقیه را به عثمان دادند سال دوم هجری از دنیا رفت.

فاطمه دوم هجرت به ازدواج علی بی ابی طالب در آمد.

طاهر و قاسم در کودکی چشم از جهان فرو بستند و کنیه محمد (ص) بواسطه نام قاسم،

(ابوالقاسم) شد.

ابراهیم در سال هشتم هجری از ماریه قبطیه کنیز مصری بدینا آمد و سال دهم هجری که

هنوز سنش بدر سال نرسیده بود از دنیا رفت و محمد (ص) را اندوهگین ساخت.

از سخنان محمد (ص)

کسیکه بر هوای نفسش غالب شود دلاورترین مردم باشد.

کسیکه شما را بهمانی دعوت کرد اجابت نمائید و از بیمار عیادت کنید.

خوشحال بحال کسی که عیب خو را می بیند و بعیب دیگران توجهی ندارد.

فرزند آدم هرچه پیرتر شود دو صفت در او جوانتر گردد:

حرص و آرزو.

دو گروهند از امت من که فساد آنان فساد جامعه اصلاحشان اصلاح همگان باشد:
فرمانروایان و دانشمندان.

نداشتن مال و ثروت بلا باشد و از آن بدتر بیماری تن بود و دشوارتر از بیماری تن، رنجوری
دل است.

مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او آزار نینند بترسید از خدا در رفتار با زنان، از
نیکی کردن درباره آنان دریغ منمائید.

از لجاجت پرهیز کنید که انگیزه اش نادانی و بهره اش پشیمانی است. آرامش دل در راستی

است، از دروغ شک و تردید و پریشانی رسد. ایمان آوردندگان اجزاء یک ساختمان
یکدیگر را نگه می دارند.

محبوبترین کارها نیز خدا سرور و شادی بدل مؤمن رساندن است.

دانش آموختن و کسب علم واجب است بر هر مسلمان

فقری سختر از نادانی و ثروتی بالاتر از خردمندی و عبادتی برتر از تفکر نیست.

* * *